

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۹

نظریه جامع باب تزاحم از ابتکارات محقق نایینی

محمد عشایری منفرد^۱

چکیده

باب تزاحم یکی از مسائل پرکاربرد دانش اصول فقه است. در این دانش، معمولاً باب تزاحم را با چند مقدمه و چهار مسأله تبیین می‌کنند: نخست تعریف باب تزاحم، دوم تخییر در فرض عدم تقدم هیچ یک از دو حکم متزاحم و مسأله سوم و چهارم نیز به مرجحات و امکان‌سنجی تقدیم محتمل‌الاهمیه اختصاص دارد. این مسأله اصولی هرچند در ابواب مهم فقهی از جمله فقه حکومتی، فقه اجتماعی و ... کاربرد وسیعی دارد، اما در دانش اصول فقه، دیرینه کهنی ندارد. مسأله تحقیق حاضر، این است که نخستین دانشمند اصولی که این نظریه را به صورت سامان‌های چهارضلعی مطرح کرد، چه کسی بوده و پیش از او چه تلاشی در این زمینه صورت گرفته است. این مقاله با تحلیل تاریخی باب تزاحم در دانش اصول و با جستجو در منابع علم فقه و علم اصول فقه، این فرضیه تحقیق را ثابت می‌کند که محقق نایینی برای نخستین بار نظریه جامع تزاحم را مطرح کرد.

واژگان کلیدی: باب تزاحم، مهم و مهم، محقق نایینی، مرجحات باب تزاحم.

۱. استادیار گروه مترجمی، مجتمع زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی، جامعه المصطفی‌العالمیه.

مقدمه

در ساختار امروزی دانش اصول، تراحم یکی از ابواب مهم و پرکاربرد است که گره‌های بسیار مهمی را در دانش فقه باز می‌کند. مسائل مهمی در فقه فردی، اجتماعی، حکمرانی و ... وجود دارد که حل آن‌ها در گرو استفاده دقیق و به جا از احکام باب تراحم است. گزاره نیست اگر گفته شود قلمروهایی مانند قلمرو فقه امنیت همه یا بیشتر مسائلی که باید در باب تراحم فهم شود که در غیر این صورت، ساز و کار مناسبی برای حل آن‌ها نخواهیم رسید. قانون اهم و مهم که مهم‌ترین حکم از احکام این باب است، قانون بسیار پر کاربرد و در عین حال پر چالشی است که هنوز می‌توان، بلکه باید، رخنه‌های تئوریک آن را یافت و مرزهای آن را توسعه داد و افق‌های تازه‌ای در آن گشود.

بحث اصولی تراحم، افزون بر مبادی تصویری و تصدیقی مؤثرش، دست کم سه حکم اصولی دارد: مرجحات باب تراحم بویژه قانون اهم و مهم، تخییر یا عدم تخییر در فرض عدم مرجح و امکان سنجی تقدیم محتمل الاهمیه. تراحم و احکام آن به مثابه یک موضوع یا به مثابه یک تلاش جزئی برای حل یک مسأله فقهی خاص، در دانش فقه دیرینه کهنی دارد، اما به مثابه یک نظریه اصولی که در چارچوب دانش اصول به تبیین همه جانبه آن، اعم از مباحث مقدماتی، احکام و ثمرات و ... پرداخته شود، دیرینه کهنی ندارد.

مسأله این تحقیق آن است که نخستین نگاه جامع به باب تراحم در اصول فقه امامیه در کدام دوره از ادوار علم اصول و توسط کدام یک از اصولیان شکل گرفته است؟ فرضیه تحقیق آن است که محقق نایینی نخستین نگاه جامع و نظریه‌وار به باب تراحم و احکام و اضلاع آن، ارزانی داشته است. این مقاله با جست‌وجو در منابع اصولی امامیه می‌کوشد همین فرضیه را ثابت کند. مسأله این تحقیق و رسالت این مقاله اقتضا می‌کند که نگارنده در این تحقیق فقط به نوآوری اصولی محقق نایینی پردازد و از نقد یا بررسی آن، صرف نظر کند. ناگفته پیداست که مسکوت نهادن دیدگاه‌های محقق نایینی ره، به معنای تأیید آن نیست.



نظریه جامع

منظور از نظریه جامع در مقاله حاضر، این است که نظریه پرداز در گام نخست، یک مسأله کلان را به مسأله‌هایی جزئی تجزیه کند به طوری که ریزمسأله‌های به دست آمده، به صورت جامع و مانع همه ابعاد آن مسأله کلان را در بر گیرد. نیز در گام دوم بتواند با تأمل و تتبع همه پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی لازم برای حل ریزمسأله‌های به دست آمده را مشخص کند و هر یک از این پیش‌فرض‌ها را به گونه‌ای تبیین نماید که با تجمیع همه آن‌ها در کنار یکدیگر مقدمه لازم و کافی برای حل مسأله‌ها به وجود بیاید. در گام سوم هم به رابطه بین پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی به دست آمده و ریزمسأله‌های حاصل از تجزیه مسأله اصلی چنان سامانی بدهد که این مطالب نه تنها هیچ تناقض و تهافتی با یکدیگر نداشته باشند؛ بلکه همه آن‌ها در توالی و ترتیب، نظم مشخص و هدفمندی داشته باشند چندان که در نهایت سازگاری با یکدیگر قرار گرفته و منظومه دستگاه‌واره‌ای را پدید آورند. چنین نگاهی به یک گزاره علمی در این مقاله، نظریه جامع انگاشته شده است.

تعارض

واژه «تعارض» از باب تفاعل است. این کلمه را زمخشری به معنای مقاتله و جنگ متقابل دانسته است. (زمخشری، ۱۳۸۶، ص ۲۶۵) از آن جا که غالب لغویان برای این کلمه معنا و کاربردی ذکر نکرده‌اند، می‌توان حدس زد که در زبان عربی، ماده «عرض» در باب تفاعل یا اصلاً به کار نرفته یا بسیار کم به کار رفته است، اما کلمه «معارضه» از باب مفاعله و به معنای «مقابله» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۶۷) فلانی با فلانی معارضه کرد؛ یعنی کاری شبیه به کار او را انجام داد یا همان کاری را که او برایش کرده بود برای او انجام داد. (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۹۴) معارضه از ریشه «عرض» مشتق شده و به دو چیز متقابل، از آن رو معارض گفته‌اند که گویا عرضشان مشترک و مشابه است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۷۲)

از نظر اصطلاح اصولی نیز بر اساس دیدگاه شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۱) تعارض آن است که مدلول دو دلیل، با هم به گونه‌ای تنافی داشته باشند که اجتماع آن دو در ظرف تکوین یا تشریح ممکن نباشد، اما آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۷۳) تنافی موجود در تعارض را تنافی مدلول یک دلیل با مدلول دلیل دوم نمی‌داند؛ بلکه تعارض را تنافی میان دو دلیل در مقام اثبات معرفی می‌کند. او با تغییری که در تعریف شیخ ایجاد کرد، کوشید تا توفیقات عرفی بین ادله (مانند عموم و خصوص، اطلاق و تقیید، حاکم و محکوم و ...) را از دایره تعریف تعارض خارج کند اما بعدها محقق نایینی و شاگردانش کوشیدند با تأکید بر همان تعریف مرحوم شیخ نشان دهند که آن تعریف شامل این توفیقات عرفی نبوده است و بدین ترتیب همان تعریف جناب شیخ را باز تثبیت کردند. (کاظمی، ج ۴، ص ۷۰۰؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۴)

تراحم

واژه «تراحم» از مصطلحات دانش اصول فقه است و در ادله نقلی به کار نرفته تا به معنای لغوی و عرفی آن نیاز داشته باشیم، اما همین که کاربرد آن به صورت یک اصطلاح در دانش اصول فقه رایج است، باز هم برای فهم بهتر معنای این مصطلح علمی، نگاه کوتاهی به معنای لغوی آن سزاوار است. تراحم از ماده «زحَم» است که ابن فارس آن را اصل واحدی به معنای انضمام در حال شدت و تنگی شمرده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۹) خلیل «زَحَمَ الْقَوْمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا مِنْ شِدَّةٍ» را به همان معنای ازدحام دانسته است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۶۶) برخی از ارباب لغت، تراحم را مصدری برای «ازدحم» دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۱۶۶) هرچند معنای فعل «ازدَحَمَ» و فعل «تَرَاَحَمَ» را نیز همان مضایقه ایجاد کردن برای یکدیگر می‌دانند. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۶۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۶، ص ۳۱۳) بنابراین تراحم از ریشه «زحَم» به معنای تنگ کردن عرصه بر دیگری است. (زبیدی، مرتضی، تاج العروس، ج ۱۶، ص ۳۱۳) و در باب افتعال (ازدحام) به معنای حصول مضایقه

ناخواسته و غیر ارادی برای یکدیگر و نیز در باب تفاعل به معنای ایجاد مضایقه ارادی برای یکدیگر به کار می‌رود. از همین رو ابن سیده تزاحم را به معنای جمع شدن افراد و تنگ کردن جا برای یکدیگر گرفته است. (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۹۹)

تزاحم در مصطلح اصولیان

امروزه اندیشمندان اصولی از سه نوع تزاحم یاد می‌کنند: ملاکی، حفظی و امتثالی.

تزاحم ملاکی

تزاحم ملاکی که تزاحم مقتضیین نیز نامیده می‌شود، تنافی بین دو فعل یا چند حیثیت یک فعل، در مقام جعل احکام شرعی است. بر این اساس، در این تزاحم تنها یک فعل وجود دارد که از سویی مفسده‌خیز و از سوی دیگر مصلحت‌مند است. برای مثال، شرب خمر دو سویه دارد: سویه نخستش این است که فوایدی دارد و سویه دومش نیز آن است که مفسده شدیدی در آن وجود دارد. چنان که در قرآن کریم نیز آمده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره/۲۱۹) این عمل از حیثیت نخست برای شارع محبوب و از حیثیت دومش برای شارع مبعوض است. این، شارع است که در مقام تشریح حکم شرب خمر، تنافی بین این دو حیثیت یک عمل را با هم می‌سنجد و بعد از کسر و انکسار به نتیجه می‌رسد. این تنافی در آثار اصولی معاصر، تزاحم ملاکی نامیده شده و رتق و فتق آن نیز بر عهده شارع است. برخی محققان بر این عقیده‌اند که در کلمات محقق خراسانی منظور از تزاحم ملاکها، همین تزاحم ملاکی است که بومی عالم تشریح است و به عالم امثال هیچ ربطی ندارد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۶۶)

تزاحم حفظی

تزاحم حفظی مربوط به مقام شک و تردید مکلف است. نخستین بار شهید سید محمد باقر صدر این مصطلح را به کار برد با این بیان که وقتی مکلف در مقام امثال، وظیفه واقعی خودش را به سبب شک و جهل نداند و بین دو تکلیف الزامی، مانند حرمت و وجوب و یا یک تکلیف الزامی و یک تکلیف ترخیصی، مانند حرمت و اباحه، به تردید

بیفتند، در جعل حکم ظاهری و انتخاب یکی از دو تکلیف برای او، باید به گونه‌ای عمل شود که اغراض تشریحی شارع حفظ گردد. (شاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۲، ص ۴۵؛ شاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۲۲۷) در حقیقت وقتی حکم یک فعل مشکوک است و مکلف نمی‌داند فلان عمل مباح است یا واجب، ریشه این شک به این جا برمی‌گردد که از سویی ادله احکام الزامی اقتضا می‌کنند که این عمل مشکوک مشمول حکم الزامی بشود و از سوی دیگر ادله احکام ترخیصی نیز اقتضا می‌کنند که همین عمل مشکوک مشمول این حکم ترخیصی بشوند. در این کشاکش، شارع باید یک حکم ظاهری جعل نماید، اما در مقام جعل حکم ظاهری به گونه‌ای عمل کند که مقاصد تشریح احکام حفظ گردد. شهید صدر این تنافی بین یک حکم ترخیصی و یک حکم الزامی در یک عمل مشکوک را تراحم حفظی نامیده و تصریح کرده است که رتق و فتق امور این تراحم به دست شارع است و به مکلف ربطی ندارد. (عبدالساتر، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۷ و ۱۸)

تراحم امثالی

تراحم امثالی که تراحم حکمی نیز نامیده می‌شود، تراحم میان دو حکم استنباط شده است. در این نوع تراحم دو حکم شرعی در مقام جعل، هیچ منافاتی با هم ندارند و تنها در مقام امثال است که مکلف در شرایط خاصی، از امثال هر دو حکم عاجز می‌شود. گفته شده که در آثار محقق نایینی، هر گاه کلمه تراحم به کار می‌رود، منظور همین تراحم امثالی است. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۶۶) به نظر می‌رسد که پس از محقق نایینی، کلمه تراحم اگر به صورت مطلق به کار رود، در همین معنای تراحم امثالی است.

تراحم در دانش فقه

تراحم از دیرباز در دانش فقه در مواردی مانند کشته شدن مقتول در اثر ازدحام جمعیت (تراحم الناس)، ازدحام حاجیان در عرفه، تراحم حقوق و ... بیان شده است. در هر حال، تراحم در دانش فقه هر چند اصطلاح خاصی قلمداد نمی‌شود، اما در صحنه دانش فقه حضور دارد. برای مثال ازدحام مکلفان برای انجام دادن برخی اعمال واجب یا

مستحب مثل ازدحام‌هایی که در نماز جمعه و جماعت موجب تعذر یا تعسر رکوع و سجود می‌شود یا ازدحام‌هایی که در طواف مانع از استلام حجر می‌گردد، از تراحم‌هایی است که در دانش فقه بررسی می‌شود. همه این تراحم‌ها مصادیقی از همان معنای لغوی تراحم است.

تراحم در دانش اصول فقه

برای تبیین بهتر نقشی که محقق نایینی در تأسیس نظریه تراحم داشته، شایسته است بحث درباره نظریه اصولی تراحم، به دوره پیش از محقق نایینی و دوره محقق نایینی تقسیم شود. هر چند اگر این تحقیق اختصاص به نوآوری محقق نایینی نداشت، سزاوار بود دوره سومی برای بررسی نظریه اصولی تراحم پس از محقق نایینی نیز افزوده گردد، زیرا گرچه چارچوب نظریه جامع تراحم که محقق نایینی آن را تبیین کرد، مورد قبول محققان پس از او قرار گرفت، اما در جزئیات دیدگاه وی نقدها و تغییرات قابل توجهی رخ نمود.

تراحم پیش از محقق نایینی

در دانش اصول، بر خلاف دانش فقه، تراحم یک مصطلح علمی است، اما دیرینه چندان کهنی ندارد. پیش از شیخ انصاری، اصولیان در بررسی مسأله «الامر بالشئ هل یقتضی النهی عن ضده» برای تحریر محل نزاع، دو فرض را از محل بحث خارج می‌کردند: یکی فرضی که مأمور به و ضدش هر دو موسع باشند و دیگری فرضی که هر دو مضیق باشند، چرا که در فرض موسع بودن هر دو، نزاعی وجود ندارد و در فرض مضیق بودنشان نیز اهم بر مهم مقدم می‌شود. (قمی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۳۶) این سخن اصولیان نشان می‌دهد که به چالشی به نام مزاحمت یک حکم شرعی برای حکم شرعی دیگر در مقام امثال، توجه داشته‌اند و راه حل آن را هم قانون اهم و مهم می‌دانسته‌اند، گرچه اصطلاح «تراحم» را برای آن به کار نمی‌برده‌اند. البته از تعبیرشان برمی‌آید که آن را بحثی ساده، بسیط و بی‌نیاز از هر گونه بررسی و نزاع می‌دانسته‌اند.

نخستین بار شیخ انصاری در مقدمات بحث «الامر بالشئ هل یقتضی النهی عن ضده» ادعا کرد که مزاحمت دو مأمور به مضیق پرسش ساده و بسیطی نیست؛ بلکه

مسئله اصولی مهمی است که جای بحث و بررسی ویژه دارد. (انصاری، ۱۴۲۶، ص ۳۷۸) کار دیگر شیخ برای مسئله یاد شده، این بود که آن را تراحم و تکافؤ نامید (انصاری، ۱۴۲۶، ص ۳۷۸) و سعی نمود تراحم دو واجب یا تراحم دو حق را در کنار یکدیگر قرار دهد و بین آن‌ها و باب تعارض، گسست بیفکنند. (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۳۷)

پس از شیخ انصاری، محقق خراسانی دیدگاه او را به چالش کشید. وی در کتاب کفایة الاصول بررسی مسئله اجتماع امر و نهی را با مقدمات ده‌گانه‌ای آغاز کرد و از آن رو که باب اجتماع امر و نهی را بومی باب تراحم می‌دانست، مقدمه هشتم را به بررسی باب تراحم و تفاوت‌های آن با باب تعارض اختصاص داد. (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۵۴ و ۱۵۵)

وی نخست در مقام ثبوت، برای گسست بین باب تراحم و باب تعارض، به بیان تفاوت‌های باب تعارض و باب اجتماع که یکی از مصادیق مهم باب تراحم است، می‌پردازد و این تفاوت را در دو مقام ثبوت و اثبات واکاوی می‌کند. او در مقام ثبوت برای تحقق باب تراحم (اجتماع امر و نهی) چهار شرط را بر می‌شمارد: نخست آن که امری به یک عنوان تعلق بگیرد. دوم آن که نهی هم به یک عنوان دیگر تعلق بگیرد. سوم آن که بین این دو عنوان، صدق و اتحاد وجودی به وجود بیاید و چهارم آن که در متعلق هر دو حکم، مناط وجود داشته باشد؛ یعنی حتی وقتی که هر دو عنوان، مصداق واحدی پیدا کرده‌اند نیز این مناط در هر دو حکم، باقی مانده باشد.

در دیدگاه محقق خراسانی، اصلی‌ترین ضابطه برای باب تراحم همین ضابطه چهارم است. وی مسئله اجتماع را که خود یکی از صغریات باب تراحم است، کاملاً بر فرض وجود و بقای ملاک در متعلق امر و نهی مبتنی می‌داند. برای مثال نماز در مکان غضبی، یکی از نمونه‌های تراحم است. در این جا استقرار در مکان غضبی و خواندن نماز، عمل واحدی است که در آن هم مصلحت نماز و هم مفسده غضب گرد آمده و پس از تراحم نیز مصلحت نماز و مفسده غضب هنوز باقی مانده است. از همین رو است که بنا بر نظریه جواز اجتماع امر و نهی، نماز به سبب مصلحت خودش واجب است و



غصب هم به سبب مفسده خودش حرام است^۱ و چون ملاک هر دو حکم در همین عمل واحد (مصدق واحد غصب و صلاة) وجود دارد، قائلان به امتناع اجتماع امر و نهی نیز هر دو ملاک را مقایسه می‌کنند و مزاحمی را مقدم می‌کنند که ملاک قوی‌تری داشته باشد.

مرحوم آخوند پس از واکاوی مقام ثبوت، با نگاهی به مقام اثبات، می‌نویسد:

«در مقام اثبات حتما باید وجود داشتن ملاک در هر دو حکم احراز شود. حال اگر وجود ملاک احراز شود، قطعا مسأله داخل در باب تزاحم است و از باب تعارض خارج می‌شود، اما اگر احراز شود که هر دو حکم متزاحم، یا دست کم یکی از آنها، ملاک خود را از دست داده‌اند، مسأله داخل در باب تعارض شده و از باب تزاحم خارج می‌شود و فقیه برای برون‌رفت از این تنافی باید از ترجیحات باب تعارض بهره بگیرد نه از مرجحات باب تزاحم.» (خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۱۵۵)

گفتنی است عبارت‌های محقق خراسانی در مورد چگونگی احراز ملاک، به گونه‌ای است که دشواری‌هایی را برای شارحان و حاشیه‌پردازان کتاب او پدید آورده است. شرح و بررسی آن دشواری از اهداف این تحقیق خارج است. مشتاقان می‌توانند این مبحث را در شروح و حواشی کفایه پیگیری کنند. (حکیم، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۶۰؛ فیروزآبادی ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۳۰ تا ۳۳)

تزاحم و محقق نایینی

محقق نایینی هرچند با میراث اصولی ارزشمند و قابل ستایشی روبه‌رو شده بود، اما دریافته بود که باب تزاحم از ابوابی است که در دانش اصول به اندازه لازم و کافی مورد توجه قرار نگرفته است. برای همین خود در فرجام بحث از «اقتضاء الامر بالشیء عن النهی عن ضده» به روشنی نوشت:

۱. نقد این دیدگاه صاحب کفایه، در أجود التقریرات (خوبی ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۴۵ و ۲۴۶) و محاضرات (فیاض ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۰۴ و ۲۰۵) آمده است.

«حالا که سخن به اینجا رسید، بد نیست بحث مفصلی از تزاحم و احکام آن نیز ارائه کنیم چرا که بزرگان این امر را رها کرده‌اند در حالی که از مسائلی است که آثار فقهی فراوانی دارد و سزاوار بوده است که در کتب اصولی عنوان مستقلی داشته باشد».

(کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۱۷)

او با نگاه انتقادی به یافته‌های اصولی پیش از خودش، به ویژه آن چه که آخوند خراسانی ارائه کرده بود، به طراحی نظریه جامع باب تزاحم پرداخت. وی به فراست دریافته بود که مسأله اصلی در باب تزاحم امثالی این است که برای برونرفت از باب تزاحم چه ساز و کاری وجود دارد؟ سپس این کلان‌مسأله را به سه مسأله فرعی «ساز و کار برونرفت از باب تزاحم در فرض وجود مرجحات»، «ساز و کار برونرفت از تزاحم در فرض احتمال اهمیت» و «ساز و کار برونرفت از تزاحم در فرض عدم مرجح» تجزیه کرده بود. پس از آن به تجمیع و تبیین پیش‌فرض‌های تصویری، مانند چیستی باب تزاحم و شروط آن و پیش‌فرض‌های تصدیقی، مانند حقیقه‌انگاری احکام شارع همت ورزید و سرانجام در آخرین قدم چیدمان این پیش‌فرض‌ها و آن ریزمسأله‌ها را به گونه‌ای سامان داد که یک منظومه دستگاه‌وار پدید آید و اجزای این دستگاه نه تنها هیچ تنافی و تضادی با هم نداشته باشند؛ بلکه در نهایت سازواری به حل کلان‌مسأله مورد نظر بینجامد. کوتاه سخن این که: سامانه جامع نظریه باب تزاحم در اندیشه اصولی محقق نایینی، مشتمل بر این اضلاع علمی است: مباحث مقدماتی باب تزاحم، تعریف باب تزاحم و شروط آن و سازوکار برونرفت از باب تزاحم در سه فرض یاد شده. چنین نگاه جامعی به باب تزاحم دستاورد کمی نداشت. درک اصولیان از باب تزاحم، تا عصر محقق خراسانی به اندازه‌ای بود که یکی از مهم‌ترین مشکلاتشان بیان فرق‌های باب تزاحم و باب تعارض بود، اما محقق نایینی پس از طراحی نظریه جامع باب تزاحم بدین نتیجه رسید که باب تزاحم هیچ شباهتی به باب تعارض ندارد تا نیازی به بیان تفاوت‌هایشان باشد و در تعریض به اصولیان پیش از خود، با استفاده از یک تعبیر مطایبه‌آمیز نوشت:

«فاصله این دو باب از یکدیگر، مانند دوری مشرقین از یکدیگر است برای همین هم بحث از این که در هنگام شک (شک در این که فرع فقهی خاصی بومی باب تزاحم است یا بومی باب تعارض) چه اصلی برای فقیه وجود دارد، برآمده از خلط بین این دو باب و نادیده انگاشتن جهات فرق بین آنها است، چرا که بحث درباره تفاوت تزاحم و تعارض شبیه به این بحث است که اصل در اشیا طهارت است یا بطلان بیع فضولی؟!» (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۰)

مقدمات نظریه تزاحم در اندیشه محقق نایینی

پیش شرط اساسی باب تزاحم در اندیشه محقق نایینی این است که حکم شرعی، از قضایای خارجیه انگاشته نشود؛ بلکه از قضایای حقیقیه انگاشته شود، چون محقق نامبرده معتقد است تزاحم فقط بر اساس این انگاره محقق می‌شود که احکام در عالم جعل به شکل قضایای حقیقه وضع شده باشند، نه به صورت قضایای خارجیه. در غیر این صورت، احکامی که در بینشان تنافی روی می‌دهد، در همان مقام جعل متکاذب می‌شوند و تنافی آنها از باب تعارض سر در می‌آورد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۱)

تعریف باب تزاحم در اندیشه محقق نایینی

محقق نایینی دو نوع تزاحم را در دانش اصول به بحث نهاده است: نوع اول همان تزاحم امتثالی معروف و نوع دوم تزاحم در مقام علم اجمالی است که به آن کمتر توجه شده است.

تزاحم امتثالی در اندیشه محقق نایینی

هرچند محقق خراسانی سعی می‌کرد بین باب تعارض و باب تزاحم فرق بگذارد، اما محقق نایینی، شاید در تعریض به آخوند خراسانی، تصریح می‌کند که فرق‌گذاری بین باب تزاحم و باب تعارض ضرورتی ندارد، چرا که این دو باب آن قدر به یکدیگر شباهت ندارند که فرق‌گذاری بینشان لازم باشد. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۰)

مرحوم نایینی در باب تزاحم، به جای توجه به بقای ملاک‌های موجود در دو حکم، دو خصوصیت بارز دیگر را مورد تأکید قرار می‌دهد: نخستین خصوصیت مورد نظر محقق نایینی این است که در باب تزاحم، بر خلاف باب تعارض، ظرف وقوع

تنافی، عالم جعل و تشریح نیست؛ بلکه عالم امتثال است. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۷۰۵ و ص ۳۱۷) خصوصیت دوم که به موصوف تنافی برمی‌گردد، می‌خواهد بگوید: تنافی و تضادی که در باب تزاحم وجود دارد، تنافی یک دلیل با دلیل دیگر نیست؛ بلکه تنافی یک حکم شرعی با یک حکم شرعی دیگر است. البته پس از محقق نایینی، برخی از شاگردان او این تنافی را گاه تنافی دو دلیل در مرحله فعلیت هم نامیدند. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۶) اما گاهی هم آن را همان تنافی دو حکم متزاحم نامیده‌اند. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۷) خلاصه آن که موصوف تنافی در باب تعارض، دلیل است، اما موصوف تنافی در باب تزاحم، حکم شرعی است.

در این جا ذکر این نکته ضرورت دارد که شاگردان نایینی در تعریف باب تزاحم، افزون بر دو عنصر یادشده، بر عنصر سومی نیز تأکید می‌کنند. عنصر سوم این است که منشأ تزاحم همیشه عجز مکلف است. جالب آن که خود محقق نایینی چنین اعتقادی نداشت، زیرا از منظر وی منشأ باب تزاحم، همیشه عجز مکلف نیست؛ بلکه گاهی با این که مکلف توانایی امتثال هر دو حکم را دارد، مانع دیگری پیش می‌آید که از امتثال هر دو حکم پیشگیری می‌کند. نایینی برای چنین گونه‌ای از تزاحم که ریشه در عجز مکلف ندارد، مسأله معروف زکات شتران را مطرح می‌کرد، اما شاگردانش این مسأله را از باب تزاحم و بومی باب تعارض خارج می‌دانستند. مسأله معروف شتران که نایینی تزاحم غیرعجزی را با استفاده از آن بیان می‌کرد، این است که اگر مکلفی بیست و پنج نفر شتر داشته باشد، بعد از سپری شدن یک سال از مالکیت بر بیست و پنج نفر شتر، باید پنج رأس گوسفند به عنوان زکات بپردازد. نصاب پس از بیست و پنج، عدد بیست و شش است؛ یعنی مالکیت یک ساله بر بیست و شش نفر شتر نیز موجب پرداخت یک بچه شتر دو ساله (بنت مخاض) می‌شود. حال اگر شخصی در اول فروردین امسال بیست و پنج نفر شتر داشته باشد و پس از سپری شدن شش ماه یک نفر شتر دیگر نیز بخرد، تا پایان اسفند که یک سال از مالکیت بر بیست و پنج شتر می‌گذرد، باید پنج رأس گوسفند بپردازد و در پایان شهریور سال آینده، که یک سال از مالکیت او بر

بیست و شش شتر می‌گذرد، نیز باید یک بنت مخاض بپردازد، اما دلیل خاصی وجود دارد که از تزکیه دوباره یک مال در یک سال نهی کرده است. با این وصف یا باید شش ماه از مالکیت مکلف بر بیست و پنج شتر را مورد اغماض قرار دهیم و یا شش ماه از مالکیت او بر بیست و شش شتر را. این تزاحم برآمده از حضور همان دلیل خاص است و مکلف، خود هیچ عجزی از اجرای هر دو حکم ندارد. در حقیقت در این قبیل تکالیف نیز از منظر محقق نایینی بین پرداخت زکات بیست و پنج شتر و پرداخت زکات بیست و شش شتر، تعارض به وجود نیامده؛ بلکه تزاحم رخ داده است. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۰)

تزاحم مقام علم اجمالی در اندیشه محقق نایینی

شیخ انصاری برای جایی که واجب و حرام با یکدیگر مشتبه شده باشند، با این استدلال که موافقت احتمالی با هر دو تکلیف، از مخالفت قطعی با یکی از آنها بهتر است، مکلف را مخیر نهاده که به انتخاب خودش یکی از آنها را اتیان و دیگری را ترک کند. (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۸۹) اما محقق نایینی در نقد این نظر شیخ، معتقد بود چنین شبهاتی داخل در باب تزاحم هستند؛ هرچند خود تصریح می‌کرد که این نوع از تزاحم، تزاحم خاصی است که با تزاحم امثالی تفاوت دارد. دلیل آن است که تزاحم امثالی ریشه در این دارد که خطابات شارع مقید به قدرت هستند و در باب تزاحم مکلف قدرت کافی بر انجام دو حکم ندارد، اما این نوع از تزاحم در این ریشه دارد که هر تکلیفی که به مکلف رسیده باشد، مقتضی دو چیز است: لزوم امثال و لزوم احراز امثال. بنا بر این از یک سو تکلیف وجوب که در این جا با علم اجمالی به مکلف واصل شده، اقتضا می‌کند که مکلف وجوب را امثال کند و با انجام هر دو عمل این امثال را احراز نماید. از سوی دیگر، حرمتی که با علم اجمالی به مکلف واصل شده نیز اقتضا می‌کند که مکلف اطراف علم اجمالی را ترک و یقین پیدا کند که وظیفه شرعی خود را انجام داده است. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۲۶۳)

شبهات بین تراحم امتثالی و تراحم علم اجمالی در آثار شاگردان محقق نایینی پیگیری و تبیین شده است. برخی شاگردان او متقدند همان طور که در تراحم امتثالی عجز مکلف از «امثال» دو تکلیف موجب تراحم می‌شود در این جا نیز عجز مکلف از «احراز امثال» موجب تراحم می‌شود. پس منشأ تراحم همواره عدم قدرت مکلف بر جمع بین مقتضای عقلی دو تکلیف شرعی، یعنی امثال یا احراز امثال است. روشن است آن چه که مکلف در تراحم امتثالی از آن عاجز مانده، خود امثال است و آن چه که در تراحم علم اجمالی از آن عاجز مانده، احراز امثال است که هر دو، هم امثال و هم احراز امثال از مقتضیات عقلی تکلیف شرعی هستند. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۳۴۱)

وقتی دوران بین وجوب و حرمت وارد باب تراحم شود، موجب می‌گردد که به جای تخیر، از قانون اهم و مهم استفاده شود. توضیح این که اگر ملاک حرمت قوی‌تر باشد، تکلیف حرمت مقدم می‌شود و اگر ملاک وجوب قوی‌تر باشد باید حکم وجوب را مقدم کرد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۲۶۳ و ۲۶۴)

در پایان شایسته ذکر است که شاگردان محقق نایینی گزارش کرده‌اند که ایشان در ادوار اخیر تدریس اصول فقه، از این نظر خود عدول کرده بود و این گونه شبهات را از باب تراحم خارج و بومی باب دوران امر بین محذورین می‌دانست و از این رو در این قبیل شبهات قانون اهم و مهم را جاری نمی‌کرد. (حلی، ۱۴۳۲، ج ۸، ص ۴۶۱) بنا بر این، آن چه در ادامه این مقاله می‌آید، به دیدگاه محقق نایینی در تراحم امتثالی مربوط است و سخنی از تراحم علم اجمالی به میان نمی‌آید.

شروط باب تراحم در اندیشه محقق نایینی

محقق نایینی برای همه جانبه شدن نظریه تراحم، افزون بر ارائه تعریف مشخصی برای باب تراحم، گاه به مناسبت‌های مختلف، شروطی نیز برای باب تراحم برشمرده است. جست‌وجو در آثار وی نشان می‌دهد که نایینی شروط ذیل را برای تحقق باب تراحم در نظر داشته است.



۱. غیردائمی بودن تنافی میان دو حکم

در مدرسه نایینی پافشاری شده است که ناسازگاری دو حکم متنافی، باید یک ناسازگاری اتفاقی باشد و گرنه اگر ناسازگاری همیشگی باشد، تنافی دو حکم سر از باب تعارض در خواهد آورد، زیرا دائمی بودن تنافی دو حکم، نشانه آن است که آن دو حکم در همان مرحله قانون‌گذاری هم متنافی بوده‌اند.

این دیدگاه را نخست محقق نایینی مطرح کرد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۰ و ۳۲۱) محقق خوبی هم، هر چند در برخی مسائل جانبی باب تزاحم با استادش همراه نشد، اما او نیز پذیرفت که برای این که یک مسأله بومی باب تزاحم شود، باید تنافی بین دو حکم کاملاً اتفاقی باشد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ص ۳۲) شهید سید محمد باقر صدر نیز نخستین تنبیه از تنبیهات دیباچه باب تزاحم را به همین شرط اختصاص داد و بحث فاخری را در این زمینه ارائه کرد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۰۹ و ۱۱۰)

۲. ناتوانی مکلف از جمع بین دو تکلیف

از سخن برخی اصولیان برمی‌آید که تنافی دو حکم، فقط زمانی بومی باب تزاحم است که برای مکلف امکان جمع بین دو تکلیف به هیچ شکلی وجود نداشته باشد. حقیقت این است که گاهی بین دو حکم تنافی بدوی به وجود می‌آید، اما مکلف با دقت و تأمل می‌تواند آن تنافی را حل کند. برای مثال بین یک واجب تخییری و یک واجب تعیینی، یا بین یک واجب موسع و یک واجب مضیق، تنافی بدوی به وجود می‌آید. هر چند که در مثال نخست واجب تعیینی بر واجب تخییری و در مثال دوم واجب مضیق بر واجب موسع مقدم می‌شود، اما مسأله این است که آیا می‌توان این تنافی را بومی باب تزاحم به شمار آورده و قواعد باب تزاحم را در آن اجرا کرد؟

برخی اصولیان این تنافی‌ها را جزء باب تزاحم نمی‌دانند، زیرا ملاک باب تزاحم این است که امکان جمع بین دو تکلیف برای مکلف وجود نداشته باشد؛ در حالی که در این جا امکان جمع بین دو تکلیف برایش وجود دارد. به همین علت، این محققان تنافی بین واجب کفایی و واجب عینی را هم جزء باب تزاحم نمی‌دانند. اینان به طور کلی در

هر تنافی دیگری که مکلف با انتخاب راه‌های نادرست، خودش را گرفتار تراحم کرده باشد، قواعد باب تراحم را جاری نمی‌دانند. یکی از فروع مرتبط با این شرط مسأله موقوفه‌ای است که موقوفٌ علیهم به خاطر اختلاف در نحوه بهره‌مندی از آن به نزاعی مرگبار افتاده‌اند، چندان که تنها راه فیصله دادن به نزاع، این است که مال موقوفه فروخته شود و سهم موقوفٌ علیهم بینشان تقسیم شود. در این جا بین «حکم وجوب حفظ موقوفه» و «حکم وجوب نجات جان موقوفٌ علیهم» تنافی در گرفته است.

پیش از آن که محقق نایینی نظریه تراحم را مطرح کند، ناسازگاری بین حکم وجوب حفظ موقوفه و حکم وجوب نجات جان موقوفٌ علیهم از مسائل باب تراحم انگاشته می‌شد. در نتیجه نجات جان موقوفٌ علیهم که اهم از حفظ موقوفه بود، از باب قانون اهم و مهم مقدم می‌گردید و سرانجام فروش موقوفه برای پیشگیری از خونریزی جایز شمرده می‌شد. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۸۰) اما پس از طرح نظریه تراحم، روشن گردید که چون این نزاع و خونریزی به اختیار خود موقوفٌ علیهم درگرفته، مسأله بومی باب تراحم نیست و نمی‌توان حکم فروش موقوفه را بر اساس قانون اهم و مهم صادر کرد. (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۵۲)

ساز و کار برون‌رفت از باب تراحم

برای برون‌رفت فقیهانه از باب تراحم، ابتدا باید مشخص می‌شد که در فرض عدم ثبوت اهمیت برای یکی از دو حکم متراحم، چه باید کرد؟ در صورتی که هیچ یک از متراحمان اهمیتی بر دیگری نداشته باشد، محقق نایینی نیز چاره‌ی امر را تخییر دانسته است. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۲۴۳؛ کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۳۵) او برای این که ماهیت این تخییر را به روشنی و تمایز حداکثری برساند، تخییر را به سه نوع تقسیم کرده است.

۱. نوع نخست تخییری است که شارع با بیان شرعی خود، مکلف را در بین چند امر مخیر کرده است، مانند تخییر بین سه گونه کفاره (آزادسازی بردگان، سیر کردن



گرسنگان و شصت روز روزه گرفتن) که در ابوابی مثل صوم مشهور است. محقق نایینی این نوع از تخییر را تخییر بدوی نامیده است.

۲. نوع دوم تخییر باب تعارض است که وقتی برای دو دلیل متعارض، مرجحی یافت نشود، به کار گرفته می‌شود. البته با توجه به این که حجیت خبر واحد بنایی است که ممکن است بر هر یک از دو مبنای طریقت و سببیت استوار شده باشد، بر اساس مبنای طریقت این تخییر با تخییر باب تزاحم متفاوت می‌شود، چرا که در این تکاذب فقط یکی از دو حکم مصلحت دارد و تخییر هم تخییر بین یک حکم مصلحت‌دار و یک حکم بدون مصلحت است، اما در باب تزاحم که هر دو حکم مصلحت داشته‌اند، تخییر هم تخییر بین دو حکم مصلحت‌دار است. بر اساس مبنای سببیت که عمل کردن به هر خبر موجب ایجاد مصلحتی در مؤدای آن خبر می‌گردد، دیگر مؤدای هر دو خبر دارای مصلحت هستند. از این رو، بین تخییر باب تعارض و تخییر باب تزاحم، تفاوت قابل توجهی باقی نمی‌ماند. هرچند یکی از آن‌ها ابزاری در دست مجتهد است و در مقام استنباط کارآیی دارد و دیگری ابزاری در دست مکلف است و در مقام استنباط کارآیی دارد.

۳. نوع سوم تخییر باب تزاحم در هنگامی است که هیچ مرجحی برای طرفین یافت نشود. در این موارد، چاره‌ای جز تخییر نیست، زیرا منشأ تزاحم دو حکم این است که هر دو حکم مطلق هستند. به عنوان نمونه، خطاب «صل» نسبت به زمانی که مسجد نجس شده باشد یا نجس نشده باشد، اطلاق دارد از سوی دیگر خطاب «أزل النجاسه عن المسجد» نیز نسبت به زمان فرا رسیدن وقت نماز و زمان فرا نرسیدن آن اطلاق دارد. همین اطلاق در مصداق خاصی که هم مسجد نجس شده و هم وقت نماز فرا رسیده باشد، موجب می‌گردد که مکلف در باب تزاحم گرفتار آید. در حقیقت چون مکلف نمی‌تواند هر دو امر را هم‌زمان فرمان‌برداری کند، به ناچار اطلاق یکی از دو دلیل که اهمیت کمتری دارد، به وسیله دلیل دیگر که مهم‌تر از آن است، مقید می‌شود. اما اگر هر دو خطاب هم‌سنگ باشند و هیچ یک مهم‌تر از دیگری نباشد، دو دلیلی که خود به خود دارای تخییر بدوی نبودند، با این تزاحم تصادفی از یک تخییر عارضی سر در می‌آورند.

این تحلیل که فقط اطلاق دو دلیل را منتفی می‌کند، مبتنی بر نظریه محقق نایینی است که منشأ تزاحم را مطلق بودن دو دلیل می‌داند، نه صرف وجود داشتن آن دو دلیل. اما بر اساس مبنایی که تزاحم را مشکلی برآمده از اصل وجود داشتن دو دلیل می‌داند، نه مطلق بودنشان، پس از تزاحم و فقدان مرجح، دیگر هر دو دلیل ساقط می‌شوند، ولی چون ملاک دو دلیل هنوز باقی است، دیگر این عقل است که حکم تخییری جدیدی را کشف می‌کند که چنان که خود این حکم، حکم جدیدی باشد، تخییرش نیز بدوی است. خلاصه سخن آن که بر اساس این مبنا، تخییر باب تزاحم نوعی تخییر بدوی است که با گونه نخست تفاوتی ندارد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۴۲۰ و ۴۱۹)

گفتنی است این تقسیم سه‌گانه محقق نایینی توسط برخی از اصولیان پس از او نقد شده است. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۵۵)

مرجحات باب تزاحم در اندیشه محقق نایینی

محقق نایینی پس از تأسیس اصل برای مواردی که مرجحی یافت نشود، سراغ مرجحات باب تزاحم می‌رود. از منظر محقق نایینی افزون بر قاعده تقدیم اهم بر مهم، چهار مرجح دیگر نیز وجود دارد که در عرض این قانون هستند. این چهار مرجح که در منظومه فکری محقق نایینی بر قانون اهم و مهم تقدم دارند، عبارت‌اند از:

۱. ترجیح تکلیفی که بدیل عرضی ندارد بر تکلیفی که بدیل عرضی دارد؛ یعنی وقتی که یک واجب موسع که به اندازه وقت باقی مانده‌اش افراد تخییری (بدیل عرضی) دارد، با یک واجب مضیق که هیچ بدیل عرضی ندارد تزاحم پیدا کند. در این صورت نباید واجب موسع را مقدم کرد که دارای بدیل‌های عرضی است؛ بلکه باید واجب مضیق را مقدم کرد.

در حقیقت، مقدم کردن واجب مضیق موجب می‌شود که مکلف هم مصلحت موجود در واجب افراد بعدی واجب موسع را دریابد و هم مصلحت موجود در واجب مضیق را درک کند، اما مسأله مهم‌تر این است که تنافی بین واجبی که بدیل عرضی دارد با واجبی که بدیل عرضی ندارد، آیا تزاحم شمرده می‌شود یا یک تنافی بدوی

است؟ محقق نایینی معتقد است که این قبیل تنافی‌ها اصلاً تزاحم نیستند، زیرا واجبی که بدیل عرضی دارد، مثل واجب موسّع اصلاً اقتضا نمی‌کند که مکلف توانایی خود را برای انجام اولین فرد آن به کار بگیرد. به عبارت دیگر نسبت اولین مصداق خود انگیزانندگی کافی در مکلف (داعویت) ندارد. از سوی دیگر واجب مضیق مقتضی این است که مکلف توان خود را در انجام واجب به کار گیرد.

با توجه به این که باید در هر دو طرف تزاحم، مقتضی و داعویت وجود داشته باشد، چنین تنافی‌هایی اگر چه در نگاه بدوی تزاحم به نظر می‌رسند، اما چون در آن‌ها یکی از طرفین تنافی فاقد اقتضای کافی است، نمی‌توان آن‌ها را داخل در باب تزاحم دانست. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۲)

۲. ترجیح «تکلیف غیرمشروط به قدرت شرعی» بر تکلیف مشروط به قدرت شرعی. در زبان دلیل برخی از واجبات، وجوبشان به قدرت شرعی خاصی مشروط شده است، مثلاً وجوب حج در لسان ادله، به داشتن قدرت مالی مشروط شده است. حال اگر چنین واجبی با واجب شرعی دیگری تزاحم کرد که در لسان ادله مشروط به چنین قدرتی نشده است، باید کدام یک از آن‌ها مقدم شود؟ محقق نایینی معتقد است اگر هیچ یک از آن دو طرف بدل عرضی نداشته باشند و هیچ کدام بدل طولی هم نداشته باشند، در این صورت باید همان واجب نامشروط مقدم شود. برای مثال در تزاحم «وجوب وفای دین» با «وجوب حج»، وفای دین که به قدرت شرعی مشروط نیست، بر ادای حج که به قدرت شرعی مشروط است، مقدم می‌گردد. محقق نایینی، علاوه بر این که در تزاحم تکالیف شرعی به کاربرد این مرجح اعتقاد دارد، در تزاحم حقوق هم از آن استفاده می‌کند. (آملی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۴۱)

دلیل اعتبار این مرجح در اندیشه محقق نایینی به این صورت تقریر شده است که وقتی تزاحم بین دو واجبی روی دهد که یکی از آن‌ها به یک قدرت شرعی مشروط باشد و دیگری غیر از قدرت عقلی، به شرط شرعی خاصی مشروط باشد، در این صورت هیچ مانعی از فعلی شدن واجب نامشروط وجود ندارد. از این رو، این واجب

فعلیت دارد و چون فعلیت دارد، مکلف باید قدرت خود را برای انجام دادن همین واجب صرف کند. بدین ترتیب فعلی شدن وجوب چنین واجبی، مکلف را از انجام هر عمل دیگری که با انجام این واجب منافای باشد، عاجز می‌کند؛ یعنی این مکلف قادر به امتثال تکلیف دوم نیست. وقتی که مکلف قدرت انجام دادن تکلیف مشروط بر قدرت را ندارد، باید پذیرفت که ملاک چنین واجبی کامل نشده و وجوبش هم فعلیت ندارد.

محقق نایینی خود توجه دارد که ممکن است همان استدلالی را که برای مقدم شدن واجب نامشروط بیان کرده، دیگران برای مقدم شدن واجب مشروط به کار بگیرند و بگویند فعلی شدن واجب نامشروط به عدم فعلیت واجب مشروط وابسته است و چون واجب مشروط فعلیت یافته، دیگر واجب نامشروط فعلیتی ندارد. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۲) برای همین، او خود در پاسخ به این استدلال نوشته است لازمه چنین استدلالی دور است. (همان) مراد محقق نایینی ره از دور این است که فعلیت نیافتن واجب مشروط، خودش وابسته به فعلی بودن واجب نامشروط است. حال اگر فعلی بودن واجب نامشروط را هم وابسته به فعلیت نیافتن واجب مشروط بدانیم، این ادعا سر از دور در می‌آورد.

هرچند محقق نایینی از مرجح بودن «تقدم واجب غیرمشروط بر واجب مشروط» دفاع می‌کرد، اما اصولیان پس از وی این مرجح را به چالش کشیدند و به تدریج به این نتیجه رسیدند که در چنین فرضی فقط یک تنافی بدوی وجود دارد و اصلاً تزامم واقعی روی نداده است تا بخواهیم از مرجحات باب تزامم بهره بگیریم. (حکیم، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۳ و ۵۲؛ حکیم، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۷۹)

۳. ترجیح تکالیفی که بدیل طولی ندارند بر تکالیف دارای بدیل طولی. برای مثال تیمم در عرض وضو نیست؛ بلکه در طول آن است. حال ممکن است وضو گرفتن برای نماز واجب با حفظ یک نفس محترم تنافی پیدا کند چندان که مکلف مجبور شود با اندک آبی که در اختیار دارد یا وضو بگیرد یا آن نفس محترم را نگهداری کند. در این صورت مکلف به حکم عقل باید آب موجود را برای نگهداری جان آن فرد محترم

استفاده کند و نمازش را با تیمم بخواند. در این صورت، هم مصلحت نماز و هم مصلحت حفظ نفس محترم را درک کرده است.

محقق نایینی بر آن است که وقتی شارع برای یک فعل واجب بدل طولی قرار می‌دهد، در حقیقت آن واجب را مقید به قدرت و تمکن می‌کند، چنان که خود شارع نیز گاه در لسان ادله‌ای که برای بیان واجب طولی آورده به همین تقييد تصريح کرده و برای مثال در آیه مبارک تیمم (مائده/۶) فرموده است اگر قدرت و تمکن برای یافتن آب نداشتید (فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً) تیمم کنید. حال در صورت وقوع تزاحم که ریشه در عجز مکلف دارد، چون قید تمکن و قدرت منتفی و در نتیجه تکلیف بدیل‌دار خود به خود ساقط می‌شود و بدیل همان تکلیف به وظیفه‌ی مکلف تبدیل می‌گردد. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۷) در نقد این سخن نایینی گفته شده است که همیشه وجود بدیل طولی برای یک واجب کاشف از این نیست که آن واجب مقید به قدرت شرعی است؛ بلکه این ادعا را فقط در مواردی می‌توان پذیرفت که در دلیل بدل به این اشتراط تصریح شده باشد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۸۶)

البته محقق خوئی و دیگر اصولیانی که وقوع تزاحم را فقط بین دو واجب نفسی و مستقل می‌پذیرند، تنافی بین دو واجب ضمنی، تنافی بین دو واجب غیری، یا تنافی بین یک واجب ضمنی و یک واجب مستقل یا ... را اصلاً تزاحم نمی‌دانند. این دانشوران چون وضو را دارای وجوبی نفسی و مستقل نمی‌دانند، تنافی بین وضو و حفظ نفس محترم را اصلاً تزاحم نمی‌دانند تا برای رهایی از آن دست به دامن مرجحات بشوند. به همین علت هم ترجیح دادن تکالیف بی‌بدیل بر تکالیف بدیل‌دار را به عنوان یک مرجح برای باب تزاحم بر نمی‌تابند. (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۱۰، ص ۱۵۲ و ۱۵۰؛ واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۱۷، ج ۳ ص ۲۶۳؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۲) اما کسانی که برای تزاحم چنین شرطی را قرار نداده‌اند، این مسأله و مسائل مشابه دیگر را از باب تزاحم دانسته و احکام این باب را در آن جاری می‌دانند. به عنوان نمونه سید یزدی در عروه الوثقی این مسأله را مطرح کرده که مکلفی هم مبتلا به خبث است و هم مبتلا به

حَدَث. حال با اندک آبی که در اختیار دارد فقط یکی از این دو را می‌تواند رفع کند. در این جا وجوب ازاله خبث با وجوب ازاله حدث تراحم پیدا می‌کند. برای برون‌رفت از این تراحم باید ازاله خبث را مقدم کرد، چون ازاله حدث بدیل طولی دارد؛ یعنی حدث را به وسیله تیمم هم می‌شود ازاله نمود. (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۳۶)

۴. سبق زمانی. مریضی که نمی‌تواند همه روزهای ماه رمضان را روزه بگیرد و فقط توانایی یک روز در میان روزه گرفتن را دارد، یا باید روزهای فرد ماه را روزه بگیرد و یا باید روزهای زوج را روزه بگیرد. جای این پرسش است که در تراحم بین روزه روز اول و روزه روز دوم ماه رمضان، باید کدام یک را مقدم کند؟ کسانی که سبق زمانی را مرجح بدانند، باید روزه گرفتن در روز اول را بر روزه گرفتن در روز دوم مقدم کنند.

این که صرف سبقت زمانی یک تکلیف موجب تقدم آن بر تکلیف دیگر شود، سخنی است که بسیاری از اصولیان پس از محقق نایینی آن را نپسندیده‌اند. (فیروزآبادی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۳ و ۴۴) نایینی خود در حاشیه یکی از مسائل کتاب عروة الوثقی سبق زمانی را به عنوان مرجح مطرح کرده (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۸۴) و در مسأله مشابه دیگری از ترجیح به وسیله سبق زمانی خودداری نموده است. (طباطبایی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۸۵) محقق خوبی نیز نتوانسته سازگاری لازم را بین این دو کنش فقهی استادش، محقق نایینی، بیابد. (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۶۳ و ۳۶۲)

۵. تقدم اهم بر مهم. محقق نایینی پس از تبیین مرجحات چهارگانه یاد شده، به سوی قانون اهم و مهم متمایل می‌شود و تصریح می‌کند اگر هیچ یک از مرجحات چهارگانه پیشین وجود نداشت، باید به قانون اهم و مهم متوسل شد. پیش از وی، در همان تبیین‌های کوتاهی که برای قانون اهم و مهم ذکر شد، برخی اصولیان اشاره کرده بودند که اهمیت اهم یک پدیده مطلق و ثابت نیست؛ بلکه ممکن است تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی تغییر کند. (وحید بهبهانی، ۱۴۲۷، ص ۱۷) محقق نایینی نیز معتقد



است اهمیتِ اهم غالباً مبهم است و قاعده‌ای کلی برای یافتن آن وجود ندارد. پس به ناچار باید در هر مصداقی از مصادیق تراحم به همه خصوصیات ه ریک از دو تکلیف متزاحم مراجعه کرد. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۹) با این حال گاهی وی می‌کوشد سنجه روشن‌تری برای تشخیص اهم ارائه کند. مثلاً در جایی تصریح می‌نماید که یکی از راه‌های تشخیص اهمیتِ اهم تناسب حکم با موضوع است. (کاظمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۳۵)

سازوکار برون رفت از تراحم در فرض محتمل‌الاهمیه

واقعیت این است که گاه مکلف به این علت مردد است که امر دائر در بین دو تکلیف است که مکلف اولی را یا مساوی با دومی یافته است یا برتر از آن؟. در این صورت آیا همین که احتمال اهم بودن تکلیف اول وجود دارد کافی است تا بر تکلیف دوم ترجیح داده شود؟ مثلاً مکلفی را فرض کنید که در بین دو تکلیف مردد شده است: یکی نجات زید که عالم است و دیگری نجات عمرو که جاهل است. فرض کنیم شک داریم که صرف عالمیت زید موجب اهمیت نجات او می‌شود یا خیر. بر این اساس نجات زید عالم یا مساوی با نجات عمرو جاهل است یا مهم‌تر از آن. در این صورت محتمل است مکلف مردد بین دو تکلیف مساوی باشد، چنان که محتمل است مردد بین یک تکلیف مهم و یک تکلیف اهم باشد.

برخی اصولیان قبل از نایینی بر آن بودند که در باب تراحم باید اهمیتِ اهم به صورت قطعی محرز باشد و صرف احتمال اهمیت را برای مقدم شدن محتمل‌الاهمیه کافی نمی‌دانستند (رشتی، ۱۳۱۳، ص ۴۲۸؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱۲، ص ۳۲)، اما نایینی بحث از مقدم شدن حکمی که محتمل‌الاهمیه است، را نیز پیش کشید.

فرض تراحم بین یک حکم محتمل‌الاهمیه و یک حکم مهم، در حقیقت شبیهه مصداقیه‌ای برای «قاعده ترجیح اهم بر مهم» است. قاعده در چنین شبیهه‌هایی این است که اگر اطلاقی وجود داشته باشد، به همان اطلاق عمل می‌شود؛ و گر نه باید به سراغ اصول عملیه رفت و چون مسأله اهمیت محتمل از موارد «دوران بین تعیین و تخیر» است، بنا بر این در فرض نبود اطلاق، این شک را برخی مجرای اصل احتیاط (انصاری،

۱۴۱۵، ص ۱۱۹) و برخی دیگر مجرای اصل برائت دانسته‌اند. در جایی که احتمال اهم بودن یکی از طرفین وجود داشته باشد، قائلان به تخییر شرعی باید این شک را در مسأله دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی داخل کنند و اگر در آن مسأله قائل به برائت هستند، در این جا هم قائل به برائت بشوند و اگر قائل به اشتغال هستند، در این جا هم قائل به اشتغال بشوند. اما قائلان به تخییر عقلی، حتی اگر در مسأله دوران امر بین تعیین و تخییر شرعی قائل به برائت باشند، باز هم در این جا باید قائل به اشتغال شوند. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰)

باید توجه داشت که حقیقت این است که در باب تزاحم همیشه اطلاق وجود دارد، چون طرفین تزاحم باید نسبت به فرض تزاحم اطلاق داشته باشند. بنا بر این نوبت به اصل عملی نمی‌رسد.

راز این که اهمیت اهم حتی اگر محتمل باشد، می‌تواند موجب ترجیح یکی از دو حکم متزاحم باشد، چیست؟ محقق نایینی ریشه مقدم شدن حکم محتمل الأهمیه را مقدم شدن اطلاق دلیلی می‌داند که حکم محتمل الأهمیه به آن مستند است، چرا که در این جا یقین به مقید شدن اطلاق آن دلیل نداریم که اگر این دلیل در واقع هم اهم باشد، یقیناً اطلاقش بدون تقیید باقی خواهد ماند و اگر در واقع مساوی باشد، اطلاقش مقید می‌شود. پس یقین به تقییدش نداریم، اما در طرف مقابل حتماً تقیید روی می‌دهد، زیرا طرف مقابل یا مساوی است یا مرجوح و در هر حال اطلاقش ساقط می‌شود. نتیجه آن که اطلاق دلیلی که احتمال اهمیت دارد مقدم است. (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۹)

نتیجه

پیش از محقق نایینی در دانش فقه، فروع مبتنی بر باب تزاحم بررسی شده است. در دانش اصول فقه نیز تا زمان شیخ انصاری تنافی یک حکم شرعی با یک حکم شرعی دیگر در مقام امتثال را می‌شناختند، اما نه آن را «تزاحم» نامیده بودند و نه معتقد بودند اجرای قانون اهم در چنین فروعی، مسأله مهمی است که به بررسی اصولی نیاز داشته باشد. به عبارت دیگر، اهم و مهم را یک مسأله ساده و فاقد وجاهت کافی برای بحث



مدرسه‌ای می‌دانستند. شیخ انصاری برای نخستین بار این نوع تنافی‌ها را باب تزاحم نامید و تصریح کرد که قانون اهم و مهم، مسأله‌ای مهم و نیازمند به بررسی اصولی است. پس از او محقق خراسانی، بحث کم‌حجمی درباره باب تزاحم مطرح کرد که حاصل آن شباهت چشمگیر باب تزاحم به باب تعارض بود و از این رو کوشید فرق بین باب تزاحم و تعارض را مشخص کند. محقق نایینی -اما- نخستین کسی است که این مسأله را با چند مقدمه و در چهار ضلع بررسی کرد: تعریف باب تزاحم، بررسی تخیر در فرض عدم ترجیح یکی از متزاحمان بر دیگری، بیان مرجحات و بررسی تقدم محتمل‌الاهمیه. چنین نگاه جامعی بر این پیش‌فرض تصدیقی مهم مبتنی بود که احکام به نحو قضایای حقیقیه انشا شده‌اند و در مقام امثال فعلیت آن‌ها منوط به قدرت مکلف است. مهم‌تر از همه این که محقق نایینی بین اجزای این نظریه، تناسب و تناسب و تناقض قابل قبولی به وجود آورد و چیدمان این اجزا را طوری آرایش داد که چون ریشه، تنه و شاخه‌های یک درخت و در قامت یک نظریه جامع و منسجم جلوه کند. چنین نگاهی باب تزاحم، موجب می‌شود که او را مبتکر نظریه جامع تزاحم بدانیم.

منابع

* قرآن کریم

۱. آملی، محمد تقی (۱۴۱۳ق). *المکاسب و البیع* تقریر ابیحات الاستاذ الاعظم المیرزا النائینی. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). *المحکم و المحيط الاعظم*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. ابن فارس، ابوالحسن (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. چاپ اول. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. ابن منظور، ابوالفضل (۱۴۰۴ق). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع-دار صادر، بیروت.
۵. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۶. انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ق). *فرائد الاصول*. چاپ اول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۲۶ق). *الفوائد الاصولیة*. چاپ اول. تهران: شمس تبریزی.
۸. انصاری، مرتضی (۱۳۸۳ش). *مطرح الانظار*. چاپ دوم. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۹. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). *حاشیة الاستصحاب*. قم: انتشارات باقری.
۱۰. حکیم، محسن (۱۴۰۸ق). *حقائق الاصول*. چاپ پنجم. قم: کتابفروشی بصیرتی.
۱۱. حکیم، عبدالصاحب (۱۴۱۸ق). *منتقى الاصول*. تقریرات الروحانی. چاپ اول. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
۲۲. حکیم، عبدالصاحب (۱۴۱۹ق). *المرتقى الى الفقه الارقى كتاب الحج*. چاپ اول. تهران: مؤسسه الجلیل للتحقیقات الثقافیة (دار الجلی).

۳۳. حلی، حسین (۱۴۳۲ق). *أصول الفقه*. چاپ اول. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصة.
۴۴. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). *کفایة الاصول*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت (علیہ السلام).
۵۵. خمینی، روح الله (۱۴۱۵ق). *أنوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة*. چاپ دوم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶۶. خوانساری، موسی بن محمد (۱۳۷۳ق). *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*. تقریر النایینی. چاپ اول. تهران: المکتبة المحمدیة.
۷۷. خویی، ابوالقاسم (۱۳۵۲ش). *أجود التقریرات*. تقریر النایینی. چاپ اول. قم: مطبعة عرفان.
۸۸. خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). *موسوعة الامام الخویی*. چاپ اول. قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخویی.
۹۹. زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. چاپ اول. بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
۱۰۰. زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۸۶ش). *مقدمه الادب*. چاپ اول. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۱۱. رشتی، میرزا جیب الله (۱۳۱۳ق). *بدائع الافکار*. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت.
۲۲. طباطبایی، محمد کاظم (۱۴۱۹ق). *العروة الوثقی (المحشی)*. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۳. عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*. چاپ اول. قم: کتابفروشی داوری.
۴۴. عبدالساتر، حسن (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الاصول*. تقریر الشهید الصدر. چاپ اول. بیروت: الدار الاسلامیة.
۵۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). *کتاب العین*. چاپ دوم. قم: نشر هجرت.

۶۶. فیاض، محمد اسحاق (۱۴۱۷ق). محاضرات فی علم الاصول، تقریرات السید الخویی، چاپ چهارم. قم: دار الہادی للمطبوعات.
۷۷. فیروزآبادی، سید محمد (۱۴۱۸ق). عنایۃ الاصول. چاپ اول. قم: فیروزآبادی.
۸۸. کاظمی، محمد علی (۱۳۷۶ش). فوائد الاصول. تقریرات النابینی. چاپ اول. قم: جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم.
۹۹. میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۴۳۰ق). القوانین المحکمة فی الاصول إحياء الكتب الاسلامية. چاپ اول. قم: إحياء الكتب الاسلامية.
۱۰۰. واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور (۱۴۱۷ق). مصباح الاصول (مباحث حجج و امارات). تقریر الخویی. چاپ پنجم. قم: مکتبۃ الداوری.
۱۱. وحید بہبہانی، محمد باقر (۱۴۲۶ق). حاشیۃ الوافی. چاپ اول. قم: مؤسسۃ العلامۃ المجدد الوحید بہبہانی.
۲۲. ہاشمی شاہرودی، محمود (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول. چاپ سوم. قم: مؤسسۃ دائرۃ المعارف.
۱. ہاشمی شاہرودی، محمود (۱۴۳۱ق). أضواء و آراء، تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الاصول. قم: چاپ اول. مؤسسۃ دائرۃ المعارف فقہ اسلامی.
۴۴. ہاشمی شاہرودی، علی (۱۴۱۹ق). دراسات فی اصول الفقہ، تقریر السید الخویی. چاپ اول. قم: مؤسسۃ دائرۃ المعارف فقہ اسلامی.
۵۵. ہمدانی، رضا (۱۴۱۶ق). مصباح الفقہ. چاپ اول. قم: مؤسسۃ الجعفریۃ لإحياء التراث و مؤسسۃ النشر الإسلامی.